۱۳۸٤ بازدید شد
فن ۹۹۲۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه رسائل ابن زین بشی و ملا محسن فیض و غیره

مؤلف .....

مترجم .....

شمارهٔ قفسه ۱۰د۲۸

شماره ثبت کتاب

۸۶۳۶۵

عاشیم تیر بر ده بخجر حسن ضروب بلایم هر منزلة الهی افتاده
جه طبیعتم نقیب با غایت دست گیراش ده گان
استانه ذلت نرم قطیعتم عذر ما به زیر روح مقدس
سید انبیا را الصلوات زاکیات معطر و منور گردان
از رفیق اهل بیت او را و هو کر عرصه تحقیق اهل معارف
احوال سالکان سبل دین و طالبان مقصد یقین با قدوه دارد
برکات انفاس صحابه کرام را بروزگار رعایه اهل اسلام
وارسان اعنی روزنه کان سبل و قسم اهل زایلان
مرلسه هوا و سالکان مسالک رضا شد ارباب رضا سنت و حکمت
رد دیار اهل هوا عنف و بدعت عفت و هوا اهل اهواء
رساند حمت و رضا ع قدری را برسند قربت به نبوت اسلامت

١٠٥٢٨
٨٦٣٦٥

ترک عادت زاد راه کعبهٔ مقصود ارادت اهل سلوک
در خرابات صدق اقوال و حسن احوال صدق اقوال نتیجه
قطع علایق است و حسن افعال نتیجه تزکیهٔ اخلاق و خبث
خبث عزم مراد قامت کبریا از قصور خسیس همتان فرا ابد هیچ
زات و هم دهر ل د عروج نسبت اوج فلک جلال با
ثبوت خبث اخلاق و اوصاف بشری غرور است علم
و عمل اساس اسلام و رشته دان هر دو عند اهل حقیقت
سر ایشان باز از حقیقت معامله جز بدل کنند عیار عالم طریقت
جز در کوی محبت منزل نکند رنگ و بوی حظ هر رنگ روی
باطن و حقیقت این دل دانسته به نور الهی روشن است
تا کی تردد در میدان غفلت و سهو انما الحیوة الدنیا لعب و لهو

تا سر از ملاهی برتابی سبحان الله در تنهایی دنیا دام اغیار
و عقبی نزول ابرار و آنکه قدم بر همه زند محبوب جبار
بنده که اخلاص دل است و آزادی خلاص نفس نسبت آن
به طاعت معبود بدل کند و آزادی آنکه خلاص نفس از
شر هوا حاصل کند هر که دعوی محبت کرد با شهود
ناتمام است شبه این قضیه تحقق محبت و ذکر مدام است
میراث اهل حق دنیا و عقبا راست میراث اهل حق
کفر و کردار نصیب عالم از میراث انبیا کفر را اثر
و حق عارف کردار نتیجه کفر عز دنیا و حاصل کردار
قرب مولا منظر در بند هر است و محقق مراقب دوام است
علم فقه موجب وقر بود و حال فقر بحکم تقوی اصل آن

نقل و حکایت و منبع این الهام و غایت نقل و حکایت
شورش سؤال و جواب و الهام و غایت سبب
رفع حجاب سیر منزلها در لامکان جهات و سفر
عارفان در جستجوی غافل سخن از شب سالک و رنج
انتظار گوید عارف در ستایش گنج اسرار جویند هر کو در
دریای عرفان سیاحت کند مطالعه جواهر غیب و شهادت
کند حیات و صوری و هستی عموم ربوبیت و انتظار این قوم
بشریت و وصال از راه فرقت غم است و قابلیت کمالات
حافظ مجلس انس عاشقانت نمایند تو اگر به وصال دائم
در حیات جمال آنکه به نظر محقق است و جمال و کمال ذات
دوری از احوال سلاسل و اغلال و غبار حقیقی تر که لا کن حق

حریص اگر همه دنیا دارد درویش خوشوقت مفلوک
خورسندی به درصف سابقان سالک سعادت از همه
درویش است مقصود تحقیق از جمع مال حصول غرور و راحت
است غرور در ترک دنیا در راحت در قناعت است دنیا
زنده آن مرد است و تعلق به آن بنده سالک جوانمردان
هر کرا از این حبس آرزو خلاص است کلید گشایش
از صدق و اخلاص است صدق آنست که آنچه داری
نمایی و اخلاص آنکه از غیر حق مبرا است مرتبه راغب گرامی است
است و منتهی طالب سعادت ظهور کرامت مجتهد از ابتدای الله
کمال ثبوت استقامت سراج معراج ارباب یقین
صبر بر بلای محبت و تحمل جفای یاران ثبوت محبت

در وفای محبوبت ز رحمت نیاز ارزد صفای محبت عشق
گم شده باز آرد و سماع حضور گوش فهم خطابست و وجد دل
از دوام جواب جوشش و وجد از شعلهٔ نار محبت
نهیب سامع گم گشته و ز عبارت ذکر خواجه طالبانست
و فکر میدان کاملان تمامیست سالک جز تلاوت
قرب نشنید عزیز عارفان کامل از قرب و بعد نپسندید
محاسبه محافظت ارباب طهارت و مراقبه استفتاح
ابواب بشارت طهارت مثمر نجات بشارت موجب
درجات تمکین انفصام قبول تاثیرات و تلوین انصباغ
مجال تقدیر مستلون که محمود بود و گاه مذموم متمکن میان
دو دریا برزخی موهوم شاکر است و نعمت آرا شبه

نیم سازد که فرا آمد از لذت نغمه به منعم نپردازد و شیم دل
از خود بر دامنش است و تفویض امر علت با حکیم که انگیز
است هر که بار رستن بیند اختیار به منزل لقا رسید و
و آنکه کار او کرد ازشر به لقا چشید حضور ثمره غیب
است و غیب نتیجه حضور نشاه جلال لذت و جمال نزد
یکیست و از حقیقت دور صحو ظهور را فی عقدات و محو ازو
القا نقد نهایت و فنا عقد قربت و بدایت القای
نقد وصلت تجربه حیث دام و دانه که آتشش شعله حرص سنگ
بهانه از زر لا بر دامنش رسیده دام و دانه از غم آزاد
است بر بنده نبد بهانه در عین بلا شاد است شوق در کسب
سفر است و ذوق محک اختیار شوق تیسیر الاله

بیان ذوق آیهٔ انا الله ملاحظه برانیست منتج اخلاص اش
و مطالعهٔ نهایت مثمر خلاص خالص را احوال شکر مخلص را
مقابل عذر زهر پسندد راحت و قناعت خزانهٔ غنا
طلب راحت عذاب است و جستن غنا عین بی‌غنائیست
مشکوة سراج عنایت مقید این همه بر بطلع عرصه ولایت
حیا زادهٔ شهود است و تقصیر پروردهٔ وجود توفیقات
مشاهدهٔ آن مفرح نازنین است و ملاحظهٔ این مورث
شجر کرامت حرمت مرکب سالکان است و همت جناح
طائر مرکب سایر در دیرانهٔ دنیا مائیه همای همت طایر
بدام و دانهٔ عقبی فرو نیاید مال و جاه و صحبت و تقلید
چهار سد راست میان مرید و مراد هر که از ادانیش این

هر چهار رکن ظاهر است تا از نقد قرب در جنب او ظاهر است
نفس درویش قطب آسیای رحمت است و لباسش خوف
و رجا و مرکبش عزم و وفا و زینتش حلم و حیا و سلاحش
صبر و صفا و کمالش تسلیم و رضا و جوادش هر
سهام بلا خوف و رجا منتج امن و آمال عزم و وفا
مثمر نعیم جنان حلم و حیا موجب ستر و غفران صبر و صفا
مفرح هموم و احزان تسلیم و رضا موصل روح
و ریحان خوف و رجا قواعد سرایر اعیان ملازمت
ابواب خدمت زینت عمران است و محافظت
آداب حضرت شیوهٔ عارفان جای علا بر
درجات جنت مقام عارفست زلال قرب انس

خلعت قبول و رضا پوشند ای شراب انس در بزم
لقا نوشند هر دل را قوت او غیر یاد دوست نبود
رنجوران طالب نام و کام از دولت قرب مهجوران را
شعار حال رنجوران زاویه احزان سوز و آه و ناله و دار
وقت مهجوران دیده هجران دل حزین رنجوران دولت
فراق را از نسیم صبح وصال شفا مهجوران کلبه اشتیاق
را از شمیم لطیف اتصال روح و صفا خارزار فرقت
چون سفره عطا باز کردند لایق هر دار در نواله
از آن ساز کردند خرقه ای از آن خوان درویشی هم
بقای آن با بقای خداست همه را از گنج مایه فیض از
افهام و عقول مبراست ظهور سطوت جلال جلال

صاحب کمال اصل شیخ خرقه نا نشسته روز لطایف جلال
جلال جا برگیرد درویش همه انگشت عجب جالب هر کنج سعادت
ابری بر این درگاه ریخته و گوهر دلان عمان عفت از این
دولت ریخته و باقی بود و مألوفات در دام هوا آویخته
هر که راغب خلعت سعادت است علاج درد او ترک عادت
هر که طالب این درگاه است زاد وجهه او دل آگاه است
اساس این امر دل بیدار است و آلت آن نقش درگاه
اسالت و نهایت آن درک اسرار اول حلیه تا بیت دوم
توبه ما بر آن است سیم شیوه سالکان دل بیدار ثابت کمال
قبول و غفران نزدیک گرداند نفس اذکار علما بر او بر نعیم
و رضوان رسانند درک اسرار سابق را با روح و درگاه

در مقعد صدق شانه ملاحظت سالک از ریاء بصر سمع بود
ملاطفت عارف از ریا سمع بصر بصر سمع از الواح
اطوار حروف صور معانی خوانند سمع بصر در انقطاع راه وطن شهود
معانی صور دانند از ظهور تجلیات قدر برگشا یر معانی صور ستر قرار نا
قدر سر سالک را منزل عرفان رتبه ستر قدر عارف را در بحر
هیمان غرق نماید که در مخزن رتبی نقاشی سیل اسرار از صور شنوش هیمان
الواح سر نظیر هر نخواند که ملاحظه از هار اشیا را بای
مشق هار دو جام لا رنگیات از جمال حقیقت فرد مینانه جهان
را جفا سبب فنا گشت عارف عارفان را ظهور غافلان
ظلمت حجاب آمد عاقلان را نور دل عاشق از خوف
حجاب بود و عز عارف از فهم خطاب آنچه عاشق را مانع

وصال است عارف را آنچه جمال است محب را ملاحظه
حق عذاب است و هر حق حجاب جمال مشاهده پنهان است که هر
و عذاب ملاحظه هجران و آنکه از قید هر دو خلاص یافت
مبارز این میدان حجاب روی گشت عبارت از همه
غیر او غنیمت جمال مشاهده حجاب نیست چگانه در جنس عبرا ده
غیر اثر الف جز این همه نید از شنید بیگانه در مرآی
هر جز نور آفتاب نه بیند دولت حضور مجلس انس آنکس
راست هم در قصد رفیق اعلی هم اهل قدس بر اهراست علاه
ولی آنکس هم از جوی مبرا بود و آینه دل آنکس شاه
نور از ما سوی منصف بود انها هم اهل استفاده و حرقه آنده
در دریای محیط فنا غرقه اند نه از رعونت نفس و جسم ایشان را

خبر می‌دهند در دایرهٔ حق از اسم و رسم ایشان را از پی
ظهور صبح این سعادت پیدا کنند چنانچه جوان مرد
غایت واصطنعتک لنفسی بزرگی و فردیت اگرچه تری
بسال و ماه افزون بودی موسی در نبوت تابع هارون
بودی در رؤیت خلق مرض دل است و یاد حق شفا
این صحت صورت نبندد الا بعد حل عقدهٔ حجاب تحکم مقلد
چون حل چشم و گوش در کلام محقق نتیجهٔ دل شیر هوش حصول
آن کسب تکرار شام و صبح و ظهور این بواسطه صح
صفای نفس و روح حرارت تکرار شمر لطائف نطق
صفای اسرار در شیخ در صرف صافی کثرت نطق باطل
طلب جاه کند رؤیت حال صادق دل مجرد را آگاه

کند هر که دیدن او دل را اشتباه نکند تخم او دین را تباه
کند تخویف واعظ بقوت اقوال بود و تحذیر عارف
بصحت اعمال تا تزکیه مرض به از هزار قول که کردار چون
از سبب ثمرت فعل راست تواند که نصفه رشادت
عاقل نهر است و مخالفت جاهل سلامت و تبعیت کار
اتفاق حق حل نهر است حرارت و نتیجه سلامت عزت
و ثمره استقامت قربت کار نیک دانستن حلیهٔ ایمان است طالبان
سعادت را در دنیا در امانت هر که چاره این دردها ش
موافق است و آنکه از خود بدین نیز داخت منافق موافق
تخم انداز ده از فساد نرسد منافقی زرع و سعی از حصاد
برای موافق از سکینه بر خلق انگیخته است و از خطر سالم

برهان منقی از ذکر الله اعظم است و از کید خلق ترسان

رؤیت اسباب بند ره سالکان است هر که از

آن بند خلاص یافت از بالغات [illegible] نزدیک است

وصل اضداد در خوان لغتی و یاد به محبت هجران ما مجروح

رفتن و خونابه دل در نهان بعشق به از دُر تحفه زدن با اهلان

سخن نیک کردن مرتبه خلافت و نیک ادیل مرطبه است

خنک آن که از حق چشم بر دوخت و هیچه دانست دیده

با آتش فنا بسوخت سینه هر کس گنجینه سر او است از دعای

هر شخص ان ترشح کند در دست روی گشاده در بیان

بسته در تخم را کند دوست تخم نیکو در زمین مراد اخیر ثمرات

خاصیت از بد کوه چشم نیک داشتن از نامناسب صحبت

صحبت عارف قوت روح و مصاحبت احمق عقوبت آن زابعیم

محبت ابری حاصل است که مرغ عیش او به بام قوت

راحلک است دیوان جان چه جمع مهره اشکال است چون

از دلایت فعل بسر جز نابا رسید باطل است کد اولوا

از تجربه به راه اسرار همت عاجل است کوشش الشیئ نفی

و طلب کششی با کوشش از خود معانه هر که طاهر خود برا ملکیس

مهار است لب عبادت از شرق زبان او بر خواست نور

افتاب یقین بیش هر گوهر آن حبه وحش غطا است ای گدای

تحقیق به راه این خواست از کی خواسته بر جانب

حضرت بست بسیار نفس کامل آن را به بیکند و بند را

انکار نفس بسبب آرام خود و عادت سلوک آنها چند و بی عشق ما قدم همت

بود وطیره کاملان بحکم عرفان روی و چشم هرکس آینه
سرا و ست صاحب دیده در آینه همان بیند که در دوست هر که
از اهل فطنت و کیاست این اشارت وی را مفتاح فراست
است علم دلیل عمل است و النفس قاید اجل عاقل
ازین اسیر شهوات و عاقل از آن محبوس که
یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل نشانه تابع انعام و افضل حجاب
در ضیت از خطر استدراج بر بار هر که از سر این امر
با خبر است از بد آن حضرت بجذبات حقیقت
در حیز درجه وصف نتیجه و میزان عقل ثمر از اخوانه
برسنجه خسارت حال اهل هوا و ضلالت مقصد لام
اهل تقوی عقل زمام اهل سلامت و هوا امر اهل

ضلال نهم خزانه عفت و علم رباط بر اعمال اول رشته عقلان
است و دنیا بازار طالبان کمال طلب عز و فخر در خدمت
برکت ماه آن افزوده و غنا و قناعت و عفت گنجینه بهای
تا از ذل طمع وارهد شهوت رهبر به بران بر آن ریحه گمراه
بقاء رجوع از سبب قناعت سرور از نعیم عیش خلقش
حرص رهبر املوک را خوار کرده و از خشت صبر و تقوی بنده
در سند عزش نه رتبه اهل صفا حلم است در حالت جفا
طوق طوع اهل وفا صبر است نزد سطوت اذی مطلوب
لیس بلوغ عجب است و محجوب بسته قید ریب و رو حجب شاهد
عین غیب الغیب نور هدایت طالب را به مطلوب رساند
برق غیبت محجوب را از قید رها نه چون بهمه سعادت رسانیده

جز ستم نماند کل شیء هالک الا وجهه محقق این را داند
جوع و صمت و عزلت و بیخوابی ارکان حصن ربت
هر گنج ولایت جز در دنیا هر که نرم امراض اصرار است
معجون تریاق او مرکب از این هر چهار است نتیجه اوّل
فنای شهوات ثمرهٔ دوم صفای ارادت حاصل سیم سلامت
از آفات محصول چهارم مطالعه آیات علم و سخاوت
و تقوی پیرایهٔ اهل سعادت است خوشا وقت آنکه او را
این سه عادت زاد درویش تغیرات و ثروت
و زیور اهل ضلال موسم را دنیا برای دیست و دلش فراق
سرمال نعمت آب روانست و دولت سایه گردان مع
ثبات آن آنچه است مغرور و قانع لطف از آن هوسته

سرور محبت بگذار به از دولت پایدار زیرا که چنین آن
معقب راحت است و برکشش این ثمره حزن
جزع غافل در حالت ظهور بلا بود و فزع عاقل در اوقات
رجا سرور در لذت عیش از ترقب احوال غافلست
در راغب نعیم فانی از ادراک حقیقت عالم دنیا معزول است
و عاشق ارکان هر که او را ابتر ساخت جان و ایمان
در باخت و هر که نظر از وی برداشت علم عزت افراشت
حرص در دنیا منتج درکات و در آخرت مثمر درجات
این موجب قرب جوار رحمان و آن مورث کرب
شقاوت و حرمان غرض عقل آنکه با بنای و عهد دنیا بنیاد
از آن بر نشانی دنیا منزل غرورات و قطع عشوه مجیبه

نا بیقیاست و معشوقه کافران و دختر رغبت طالبان و دختر بلا
عاشقان و فانی نقش چشم باد و در کنار و نقاب زلف حسن چون
خواب نیاز برادر و عذاب حسرت عاشقش شمار خانه
ای غایب عمارتش و زینت و جمع حاصل حضورتش
بر بنیاد سقف این خانه از چوب بلا و تیرش از رنج
و عنا و اساسش بر زلزله سیل فنا نگهبان او حرف سهام
حوادث و آفات تخته و تعمیرش نمک زخمش جراحات
کدام عزیز بصحبت او بوده که خوار نشسته کدام شیر روز
کار با این مکار خو گرفته که خونش نریخته کدام خیره ادا
هوای او در سر گرفته که خاک فنا بر سر او نریخته از جام
کام شربت او که نوشیده که هلاک علت الفت او که نبوشیده

[illegible]

را با صد هزار تغیر با خاک برده به تیغ اندازخارف این موقف
نشاط شده و زمان تنگ برآب دولت فخر او گنده حیث
را عبرت جهان شکنی که آن هوا پرستان غافل غافلان
نقش آلاء در دیده آن حق لعنت فرو که اشته از تقدیم فرمان
شیطان بر امر حق روا داشته که فاجران جاهلان سرای
عشق دنیا تست غرور گشته و از ذات همت بلذات ملذر
این ویرانه مردار مسرور گشته و نقد سرمایه عمر عزیز برباد
لا یخ که ان شیره دریا چشیده و از عشق و لای کلا زیره باب
سیاری که ی نه بر دا چشیده ای داننده رازهای نهانی ای
بیدا کننده گنجهای حقایق و معانی ای علیم حکمتهای سرای
ضمایر همه دانا ای رحیم بخشی رنجه از دریای جود کرم تو

الهی چنانکه بکلید عنایت در خزانهٔ رحمت گشادی و بمقتضای جود
تاج گنجور بر سر نهادی و بکمال فضل بقدر محنت دنیا عمر را
بعنایت بی غایت از دلهای این سرگشتگان زنگ غفلت
بزدای و بحرمت نفس آخر نظر رحمت از فضل ما دریغ مدار
آثار رقم هجران زدوده بر صفحات ایمان ما بکار الهی در
شب وحشت گور را بشمع عفو از فیض سعادت کرم مونس دار

وبپناه ما گردان در روز نشور روز امید
ما بشوم قبایح افعال ما سیاه گردان
یا ارحم المسئولین و یا رجاء
المؤمنین برحمتک یا ارحم
الراحمین یا الله

بسم الله الرحمن الرحیم

تا مهندسان کارگاه تقدیر نقوش صور الوان بر صفحات
الواح وجود می نگارند و خازنان خزانهٔ بارگاه علیم قدیر
باران فیض هدایت بر ریاض قلوب محبان از مهب سحاب
جود می‌ریزند برکات آثار نعمت نتائج نصیب روزگار
آن عزیز با مجد و الاتبار باد بدانکه ایزد تعالی نوع انسان را
سفر بی نهایت و سالهای خطرناک بی غایت تقدیر کرده است
و بشر حقیقت از خطرهای این سفر و مهالک این سالها
خبر نه و از استعداد کردن راه به پایان و از تحصیل اسباب

نجات و از مهالک این سفر خلاص یابی و این سفر را منازل بسیار
است از روی اجمال شش منزل است اول آن اصول تراب
دوم منزل انسان از عالم نبات ثالث منزل اصلاب
است چهارم رحم مادر است پنجم فضای عالم فانی
ششم همه خیم میدان عرصات هفتم میدان
عرصات بهشت یا دوزخ بهشت دار ابرار است و نعیم
و الاکرام این منزل را نهایت نیست خالدین فیها ما دامت
السموات و الارض و در منزل اول و دوم کمال نیافته
له و کمال نشد و انسانی در منزل ششم ظاهر میگردد
و خوب نیز را در منزل دنیوی بمحک امتحان و لنبلونکم
حتی نعلم المجاهدین منکم میزنند و اکنون سعادت و بدی

و در این منزل مستوی گردد تو از آن جنبه که خواهی دنیا
طالب است بر سر باد دیو قیامت نهاده و ترا در این باطل
نشانده و روزی چند مهلت داده اند تا از این باطل زاد بر گیری
باد دیو قیامت برداری و در این ایام مهلت نفس ظاهر و
باطن را تو بخشیده و کتب خود را بر السنه انبیا و رسل خود
فرستاده و حجتهای الهی را تو محکم کرده و بیان کتب
سعادت و کتب شقاوت کرده و ترا از نشیب و عقوبات
آگاه کرده و مخیر گردانیده اگر خواهی این نفس حقیر را که
مفتاح ابواب سعادت ابدی و مشکوه صید لذات سرمدی در آن
گردانی و اگر خواهی موجب سلاسل و اغلال و گرمی و
آتش گردانی تا تلف و حسرت جاوید و نار سازی تو

پادشاهی خود مغرور مشو : نه بزور و ظلم دنیا خورش

گر چه کرسی سرفرازی بایدت : ترک ملک ناز و نخوت بایدت ها

ز الملک ار صد جهان آن تو : آنچه نفرین توانست آن کی

گر درآیی بنده وار از راه : بر تو آنچه نفرستاده ها

چون تو در دنیا نکردی کار : در قیامت چون شود لذت ها

اقسام و انواع طاعات که موصل سعادات اخروی

بسیارست لکن مجموع آن بر دو اصل باز گردد که عبارت

از آن تعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله است و

استقلال این صفت جناح مرغ خاطر بود که در روز

لا ینفع مال و لا بنون بواسطه این جناح از عقبه صراط

بآسانی در گذرد و از عذاب جاودانه خلاصی یابد

و قسم اول از این دو نوع امتثال اوامر الهیست و قسم دوم ملازمت

و زود احسان است که مفتاح سعادات نامتناهیست و قسم

اول عبادات بدنیست که حقوق الله است چون نماز و روزه

و تلاوت قرآن و امر معروف و نهی منکر و امثال آن و قسم دوم

طاعات مالیست که نفع بخش دیگران است چون زکات و صدقه و عمارت

پلها و رباطها و تربیت ضعفا و مساکین و ایتام و اعانت ملهوف

و نصرت مظلوم و غیر آن و انصاف قسم نوع اول که عبادات

بدنیست نمازست و قیام بدان در حضرت الهی از جمله حقوق الهی

فهم از ارباب قلوب مستور نیست زیرا که حقیقت نماز مناجات

با حضرت صمدیت و مناجات محبوب در طلب مطلوب

از عارف کامل محقق درست آید و قسم دوم قراءت و نوع

و سجود و تشهد و تکبیر و تسلیم صورت ارکان ظاهر نماز است
و این صورت را روحی و این ظاهر را سرّی و معنی باطن آن
حقیقت که مطلوب کاملان آید [illegible] حقیقت نماز از قرآن
نادر غافل که شعله انوار هدایت در دل خود مخصوص عنایت ازلی
بر افروزد که الصلوة نور قلب المؤمن همه حقیقی واسطه اشعه
ضمیر صافی آن عزیز العکس انوار جبروت را در مرآت ملکوتی
مشاهده میکند و در قومه آیات استرار ستر بهم لاشئ فی الآفاق
و فی انفسهم از صفحات اوراق کاینات منخوانند تا آنکه
به سواد حضرت غیبت او را در مرام استقبال حال وی کند
[illegible] منظوری و لبری که حال را لائق او بود و لابد در کنج عدم او را
[illegible] مجذوب [illegible] آتش شوق بسوزد و بر حمت

اتصال وجود صدر وی شک راق همت در فضای [illegible]
عالم جبروت را نیز در ربط به بساط انوار جلال و جمال
معطوف و از رویت ظلمات تعلقی رسوم عبودات [illegible]
فانی گرداند و احتجاب نیاز کننده که تشنه ای که جوابی بود و با فاقه
با ظلمات هواجس نفسانی و کدورات وساوس شیطانی
سری بر زمین می نهد و به صد اره دور از سر رسوم و عادات
سجود می ورزد گاهی او را در فاتحه بعشق میخواند [illegible]
از فاتحه تا آیات اینجا که ایاک نعبد و ایاک نستعین
یعنی ترا پرستیم و از تو یاری خواهیم پس چنین تو بود النفس
باقی و نیز لجه فرمان شیطان کنی و در کار [illegible]
[illegible] و جز ایشان [illegible] آنچه [illegible] وقوع [illegible]

و در شرع حرام است خاصه دروغ بر خدا و من اظلم ممن افتری
علی الله کذبا بیان این معنی میکند چون این مقدمات معلوم
گشت بدانکه همه عمارت حق از حقیقت نماز بی بهره اند الا ما شاء الله
و اگر در حقیقت اسرار نماز روشن تر بیانی میخواهی گوش دار
قیام باداء حقوق اسرار نماز از قومی درست آید
که چون قصد مقام عبودیت کنند نقوش وجود کاینات
از لوح ضمیر خود محو کنند و باب ترک ما سوی الله دستها
بشویند و بشراب طهور وجود را مضمضه کنند و از رذایل اخلاق
بشر را استنشاق طرح کنند و بآب حیا روی بشویند و
بزلال توکل غبار مراقبت کنند و از ینبوع ذلت و افتقار
مسح سر کنند و اقدام بعزم استقامت بشویند و در

و در استقبال قبله روی دل بقبله حقیقی آرند و در نیت تحریم
عهود محبت طیبات روحانی که پیر کنند و در تکبیر ستر ذرات
موجودات را در اشعه آفتاب کبریا محو بینند و در رفع
یدین تعلقات او تمام فانی شده و از تصورات باطله پس پشت
اندازند و در سبحانک اللهم و بحمدک بجناح تنزیه در فضای
سرای عالم تقدیس طیران کنند و در تعوذ پناه بحضرت عصمت
فاطر کاینات برند و در بسم الله بر حیات صبح لقای عاشقان
از شرق عنایت طلوع کند و در الحمد لله سرای فضل ازل و الهام خصوصیت
نامتناهی را در مظاهر علویات و سفلیات مشاهده کنند و کار
گزاران کارگاه تقدیر را بینند و در رب العالمین
تربیت جهانیان مشغول بینند و در الرحمن الرحیم ...

هدایت میرسانند چنانچه در جستجوی الحق [illegible] گشته

[illegible] در تلاطم امواج اسرار البحر [illegible]

غرق [illegible] در بحر ازل تا بحر ابد [illegible] حقیقت مالک یوم الدین

[illegible] پس [illegible] آن غرق شدگان دریای وحدت

را [illegible] لطف [illegible] شدند پس [illegible] زبان حال

[illegible] نعبد [illegible] پس [illegible] عالم اسباب عظم

[illegible] تکالیف را بر نظر آن [illegible]

عرضه [illegible] زبان حال [illegible] عشق [illegible] لایزالی

[illegible] روح [illegible] عشق [illegible]

[illegible] طبیعت نظر [illegible]

حضرت [illegible] در معراج [illegible] عروج [illegible]

خواطف طمع فضلات دنیا بر اهدنا الصراط المستقیم ناطق

وقت شود پس از زبان مجلس [illegible] در عالم ارواح بر اثر

خطاب الست [illegible] مخمور [illegible] صراط الذین انعمت

علیهم گویند پس مرغان [illegible] در سطر [illegible]

[illegible] در ظلمات [illegible]

گم گشته غیر المغضوب علیهم و لا الضالین [illegible] قوله

[illegible] جهنم [illegible]

الحسنی [illegible]

[illegible] بیت و لکن [illegible]

[illegible] تو [illegible]

[illegible]

رها توانا کرد اگر به باب ضعف برادر غمخوار همه که درست
دل ضعیف توانا گردد و از منزلات هوس که بیرون نهی قدم
نزول در حرم پس توانا گردد آنچه جز دانش را قیام دادی
این نوع طاعت از تو بود و مثال تو منظور عشق قسم عالم
غمخوار آن را اسباب آن را مهیا گرداند نیز اندر آن
شفقت و احسان در حق بنده گان او و در این امر حق آن
و را مهمات خلایق که بضرورت بسیار است و بهر کس بالضروره
موافق حال او بود به اول تقرب تو اثر گردد و سعی را باعث
و حاکم بسبب آن که بضرورت لا بد است تو اثر رسید عدل
و احسان و در خیرات هر اول خیری هر روز دست از
خلایق سوال کنند [illegible] لا بد است اول خیری هر

سوال کنند از عدل و حسن آن بود [illegible] هر جهت بنا
هر روز دست و زبان تو به بندگان حق میسر نیست اگر از نهی
عفو هر عمل زوال و قناعت امروز هر قدرت داری
از نهی ها چند که همت توانی بند هر روز در این حال زیادت
دست تو کار دنیا از آن سهل تر است و حقیر تر هر مردم
طلب کنند و هر کار آخرت از آن صعب تر است هر خلق نظر
کنند و در اخبار آمده است هر روز قیامت فقرات هر آن
آن موقف ایستاده شکسته شود و تو هنگام ابر در هوا گردد آن شعله
و از شعاع آفتاب زمین آید ضعیف زمین و خلایق در آن سایه بگیرند
و آفتاب بر سر قدر ارتفاع یک نیزه بر خلایق برآید و مردم
از تشنگی و گرما در عرق غرق شوند و دوزخ را فرمان رسد

و از غضب بپرهیزد که آتش هیجی بر آرد و دود و زبانه آن
حق را از او طلب کند و حضرت جباری لطف قهاری
بنهج خود وجه ایست و رسیده هوش گفت تا صبر ابراهیم
خلیل الله علیه السلام با آن موقف اسمعیل علیه السلام جگر گوشه
درست گرم آتش کند و این حال پیغمبران بزرگ است بیاده
حال عامه خلایق چگونه بود و کار ایشان و حالم از همه سخت‌تر است
زیرا که هر کسی را از احوال خویش رنجه و ملالت هاست از اختلاف
چنان خلایق پسته هم در آن روز اگر توقع عفو و غفران داری
از آن حضرت در دنیا هر کار ان را بعدل و احسان معامله
کن و این قیر میسر شود بهر آن رعایا چنین فرزندان شرع و حکام ان را
[illegible]

و تاجران را ناصح و تابان را ناصح و مطیعان را معین
و در قول صادق و در عهد واثق و در نعت شاکر و در محنت
صابر و در عمل مخلص و در نعمت متواضع و در جلال با
ای عزیز پادشاه امین و ولیک خزانه حق است بر تو باد
خزانه حق به هوای نفس و تسویل شیطان تصرف کنی
و آنچه گیری بحق گیری و حق مستحقان را در غضب
نفشی به هول فزع اکبر در زمانی ای عزیز بر تو باد
امر مسلمانان را بنفس خود تعهد کنی و امری بر تو فرا
رود ... به دیگری رجوع کنی و در خلوت ...
و با ضعفا ... هم از آن جمله ... که در صحبت خود را معروف
کنی ... در هر ... [illegible]

اهانت دین هم شمرده معتقد آنکه با فرزندان ایشان نیز
تعلیم کنند و اهانت جماعت ربانیان اسلام و ابرار به
ظلمت جهل و بدعت از مسلمانان دور کرده‌اند و زنهار
با هیچ امری از امور دین سهل نگیرند و هر کاری که
از سهل گیری به هیچ شمرده و در شرع و در نفوذ احکام
دین محکم سیاست و استبا آن ترا حاجت گرداند (موکول)
پس با بزرگان در نفاذ امور دین صولت غیرت را
با حلم قرین گرداند تا شیوع ظهور حق گردد و اگر عصیان از
طاعات ابا کند سیاست منع گرداند و برای قرآن
و جماعت و نماز امر امانت کنند تا کمال و غیرت اهل
[illegible] مرده و اگر [illegible] از برای حق خالص لله و ازدی

حقد و حسد در دل دوا نداشته باشد و از تغیر بر ارکان اکبر
پرهیز کنند و طاعت حق را با هوای نفس نیامیزند و چون
از وی قولی یا فعلی صادر گردد که خلاف حق بود در آن زمان
طاعتی رجحان کند تا حرارت آن حسنه گردد و واجب کند
تا هر روز طاعتی یا عملی از وی صادر شود که غیر حق باشد
کس را بر آن اطلاع نبود که عمل آن نزد ایشان درست است
بجانب خدمت دلیری و آن نیت خیرات نزد ایشان نه
حمد الله تو را این وسیلت را محکم سازد و هیچ نکند
مردم را امانت بخود توقع عصمت دارد و لالا و حرمت
صحبت مسلمانان را بجز از عقائد کنند و هیچ بعد از آن جهت
روا ندارد و چون کسی را که خبر دل ان حکم [illegible]

مخور هر آن عمل که کنند در راه نظر حق بر فعل ناصح مشو
از آن است هم ز قول وی و چند هم چند بیش از آنکه وصف
بخیر شود تو معروف بخیر گردد ای عزیز حرام مخور و
حرام مکن و ضعیفان را مجروح مکن مردان را بحقیقت خوار
محروم گردانی ای عزیز بعضی دانند هر در بی مرادی
نامرادی خلق بود و در عقب هر تلخی ... پس اگرچه
نعمت بسیار بود اسراف مکن و بقدر حاجت نعمت
کن و در وقت نعمت از حال محنت زده کان پیش
و در وقت فراخی محتاج نزاد دست گیری کن البته
محنت زده و بکفافات خلق بود ای عزیز گرات
هر [illegible] معنوی وی است پس هر را

بقوی زیاده تر بود زحق گرامی تر بود ای عزیز اگر دولت
توگرسنه باز گرسنه ظلم رسیده باشد و ترا از حال وی خبر
بود و تفقد حال وی نکنی ترا از مرتبه اهل تقوی نصیب نبود
ای عزیز خرج مال در بقعه بد و خلل است بهر نوع که از آن
بهمان نوع بیرون رود اگر از وجه خوردن در راه حرام
بیرون رود و بکاری خرج شود که سبب بنای فساد
گرفتار رقابت باشد و اگر از وجه حلال در راه در کاری
صرف شود که سبب نیکنامی دنیا و سعادت اخروی باشد
ای عزیز بدانکه تا با ضعیف و نیازمند با دیگری با شفقت و مهری
مکن هم با شفقت و مهری نا کردن به از ضعف مهری [illegible]
ای عزیز پیغمبر منبر ما [illegible]

و حال دوری بود الهی بحق لطف خود سبب تحصیل آن روزی
[illegible] اگر [illegible] و طاعت حق [illegible] بود دل خوش [illegible] گردد [illegible]
ما هم بنا بر [illegible] فرموده دل [illegible] ازین سعادت محروم
حاشا [illegible] عجب [illegible] [illegible] النفس [illegible]
[illegible] تا در [illegible] از [illegible] بعلاج مشغول شو

ابیات هر چه پیش آید شاکر باشی و اگر شاکر نشوی [illegible] بود هر چه
پیش آید راضی باشی رضا سبب جمعیت دل است و اگر راضی نشوی
بود هر چه پیش آید در آن صابر باشی صبر موجب فرج دل است
است و بالاتر این مقام هیچ مقامی نیست که مقام [illegible] [illegible] درود

الحمد لله [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] والحمد لله وحده والسلام علی من لا نبی بعده

فصل در بیان سلوک مخترع [illegible] قال الله تعالی یا
ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و قال النبی صلی
الله علیه و آله ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه [illegible] لکه
حرکت و صفت نتیجه علم و قدرت و [illegible] روح است
تا این غایت [illegible] قوت [illegible] بواسطه استعمال
الات و ادوات جسمانی [illegible] عقل [illegible] روح با
او ست [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] [illegible] حق
[illegible] ذات روح [illegible]
[illegible] روح [illegible] فعل [illegible]
[illegible] عالم است [illegible]

لطیف مناسب روح در وجود نباتی و در انسان مرتبت
حیوانیت نفس ادراکی در وجود نبات به خاصه نامیه دون
نامیه که مخصوص حیوان در او بکار نیاید الا فعل ارادی که حس است بیا و رود ادراکات
را نیابد کند تا به مطلق برگشته باز هم جامع عالم را در ابکار
فعل ارادت و احسن ایشان گفت در این معنی و جنانچه در این
عادت ... در این که مغضوب علیهم لعنه الله و علی سمعهم و
الی یوم الدین و داشت روح مراتب و الصم و البکم
و اگر نه از آن صفات به هر نبات و حیوان و داشت کامل را
به قدرت فعل کمال بود و داشت ترقیات است بالقوی
قالب نتیجه لقای روح است و چنین این صفت در آن
روح ... از این صفات در قالب حیوان نشاء

کرد و از نتیجه این صفات قالب حیوانی را تحرک و تصرف بدید
جنبه این مرتبه لطیف و شهوت و غضب لطف از وجود آمد
روح را هر روز علمی بر افزاید بدانکه بروح رسیدن وجود
به روحانیت و از خود بیش و در او موجودی باشد او در الا معدوم
با وجود آمد و آن موجود حضرت عزت و جلال و علا اسمائه
و لطافت این صفت کمال است هر موجودی را بکمال
موجودات بظهور آورد و نبوت او بخود قائم بود و الا احتیاج
و تبدل اکنون این صفات به هر مرتبت او دائم بود و از وی
ایشان و الا از قبل اعراض بود و ذات مثل حیوان کرد و معنی آدم
آید و این روح انسان علوی و صفت ذوق در مرتبه حضرت اوی
را انسان و روح را نیابت ... در عالم صغیر ...

همچو آینه بر کار کرده حق دانند و از افعال حق از وقوع دانه یا
بواسطه نفوس است نه صفت حق است و گاه بی واسطه و آنچه بواسطه است
هم دو قسمت یکی در عالم صغیر شود و در عالم کبیر آنچه در عالم صغیر است
از افعال نفسانیست بواسطه روح است و آلات و ادوات نفسانی
روح حیوانی نفس ناطقه و نفس حیوانی و قوای بشری و آنچه در عالم کبیر است
از جهان نهفته بواسطه روح است و آلات و ادوات نفسانی
چنانکه قلم و جهان چون حواس کهانه و جوارح و اعضا و اوایل ظاهر
و شعورها ظاهر میشود از آدمی آنچه از آن افعال است و آنچه بی واسطه
نفوس است از افعال حق است آنچه از آن در راه ... نفس
ظاهر میشود در آنها و گاه نه پرتو بلندی از آنسته بران لوح
در ... لاله الظاهر و از عکس آن گو الف در

در خاک تیره چندین گلها و لاله‌ها را از انبات روشن و انواع اشجار
و ازهار و اثمار و نبات و حیوان عجب ظاهر شود در ترکیب
معادن و غیر آن چنانکه فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر و آنکه در انفس از
قطرات نطفه صورتی ظاهر شود بی سمع و بصر و کلام و جوارح و اعضا
بدین لطیفی پدید آید که انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه
فجعلناه سمیعا بصیرا چون صاحب حکمت صاحب بصیرت ...
حق سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم آیات حق ...
اوست در آینه نفس ...
است ...
کلاف ... حق

از روی منقطع میشود از قالب بر جای که قائم نمی‌باشد و
خراب میشود یعنی نیست آنچه در عالم بزرگ هم چنانست و
قائم نیست هر چه در کار روید زیرا که احوالی او چندین احوال
و الوان مختلف هر یک از آنها بر یک لطیفی او منشود اگر
متصرفست در کار جسم در روی در کار میشود چنانکه قائم بماند
و هر وقت که تصرف قدرت او دراز آن منقطع شود از حال
میرود از آنجا خراب شود و از روی اثر نماند در این مقام حقیقت
عرف نفسه فقد عرف ربه روی نماید و سر و در العلم اعلا
متصرف کنند اند پس محقق شد که حق مخبر است و اهل صانع
... که ... صنع و ... خویش ... و
... از ... که ... آن بزرگ گفته ...

قال بعض المحققین العلماء انه عالم بانه غیر عالم بمراتبه فهو عبد ...
المعرفة الالهیة علی قلبه ... مستغرق ... حیرة ... جلال الکبریا
فلا یتفرغ لبعض علم الاحکام الا انه و عالم بمراتبه غیر عالم بایته
و هو الذی عرف حلال و حرام و دقایق الاحکام لکنه لا یعرف اسرار جلال
الله و عالم بانه و بمراتبه فهو جالس علی تمة الکرسی بین عالم المعقولات
و عالم المحسوسات فهو تارة یرجع الیه بالحب و تارة یرجع الی الخلق بالشفقة و الرحمة
فاذا رجع من ربه الی الخلق صار معهم کواحد منهم کانه لا یعرف الله و اذا
خلا بربه مشتغلا بذکره و خدمته فکانه لا یعرف الخلق فهذا سبیل ... تعالی
و هو المراد بقوله ... سائل العلماء و خالط الحکماء و جالس الکبراء و المراد بقوله
... سائل العلماء ... عن الحلال و الحرام ... عنه ...
و الحکماء هم العلماء بالله الذین لا یعلمون ...

ومنهم الغافلين [illegible] في [illegible] خير الدنيا والآخرة

ولكل من الثلاثة ثلاث علامات فللعالم بالله مراقبة الذكر باللسان

ودوام القلب بالخوف من [illegible] دون الرب والاستحياء من الناس

في الظاهر ولا يتحرى مراقبته في السر والعالم بالله ذاكر خائف مستحي لان

الذكر فيه بالقلب لا باللسان والخوف فيه الرجاء لا خوف معصية و

حياء يخطر على القلب لا حياء الظاهر والعالم [illegible] مراقبته له سبحانه الا

الثلاثة المذكورة للعالم [illegible] مع [illegible] اخرى [illegible] علامة المشترك بين عالم

وعالم الشهادة وكونه معلما للمسلمين [illegible] يجمع الفريقين [illegible]

[illegible] عنهما [illegible] العالم [illegible] مراقبته [illegible] ولا [illegible] العالم

[illegible] بمنزلة القمر [illegible] وينقص مرة اخرى [illegible] العالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على جزيل نواله والصلاة على محمد وآله اما بعد فيقول

الفقير محمد بن مرتضى المدعو بمحسن عفي عنه لما كان الشك والسهو

والنسيان كالعوارض اللازمة للانسان شرع في الصلاة الا ما [illegible]

يخلو عن الانسان [illegible] بالشيطان [illegible] معرفة احكام

الشك فيها وكيفية الامر [illegible] ذلك في [illegible] ابطالا

[illegible] او ركن [illegible] ولو سهوا [illegible] نقص ركعة او

نقص ركعة [illegible] او [illegible] الثانية [illegible] عمدا

[illegible] والفعل [illegible]

[illegible] ركن [illegible]

[illegible] الشهد [illegible] في التشهد [illegible]

[illegible]

أو شك في عدد الثنائية أو الثلاثية أو الأوليين من الرباعية
أو لم يدر كم صلى مطلقا فقد أبطل وفيما زاد على الاثنين من الرباعية
إن شك بين التمام والزيادة أتم وأتى بالمرغمتين كما تأتي
أو الأنقص على الأكثر وأتم واحتاط بما شك فيه إن كان ثنتين
فمن قيام وإن كان واحدة فيتخير من جلوس وإن كان ثلثة
فيهما أتى بالأمرين وأتى فيهما بالنية والإحرام والفاتحة والتشهد
والتسليم والأحوط تعقيبهما بالأصل من غير تكلم ينافي ويتخير في الأول
بين الفاتحة والتسبيح على الأقل والأكثر وليس فيهما احتياط ولا تغني الركعة
ومن نقص سهوا أو غير ركن أو نقصه أو لم يدر زاد أو شيئا أو نقص
أو كمال أتى بالمرغمتين بعد التسليم مبادرا بهما بنية وإحرام وسجدة بين
ورفع رأس ... تشهد خفيف وتسليم والقول فيهما بسم الله وبالله

صل على محمد وآل محمد أو بسم الله وبالله السلام عليك أيها النبي
ورحمة الله وبركاته ويقضي ما فات بعينه ولو أهملهما أبطل إن
طالت المدة أي مدة لا شك للمأموم مع حفظ الإمام
والإمام مع حفظهم ويرجع الظان منهما إلى المتيقن وإن لم يكن الظان
ولو اشتركا في الشك واتحدا فيه حكمه وإن اختلف فإن جمعهما رابط
رجعا إليهما كما لو شك أحدهما بين الثلث والأربع والآخر بين
الاثنين والثلث فيرجعان إلى الثلث وإلا انفرد ولزم كلا
حكمه ولا حكم للشك مع كثرته عرفا فيبني على وقوع المشكوك فيه وإن كان
في محله ويستحب له أن يلطم فخذه اليسرى بإصبعه اليمنى ثم يقول بسم الله
وبالله توكلت على الله أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم فإنه
يزجر الشيطان ويطرده ... محمد وآله الطاهرين

ششم ایلک از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که بجهت حل و قضاء حوائج

ختم اذکر که سوره ما نحن حساب نماید تا مدت چهل روز هر روز بمقدار

چهار صد و بیست و دو بار بخوانند اگر قرض دارد بمقدار نقلی (؟) باشد

حق تعالی ادای آن روزی نماید و اورا توانگر گرداند ابتدای این ختم

روز دوشنبه تا جمعه نماید اما هرگاه که این تمام شود باید

بخواند یا رحمن الدنیا والاخرة ورحیمهما تعطی منهما

من تشاء وتمنع منهما من تشاء اقض عنی دینی بحق محمد

وآله الطاهرین در هر شب این فقره سه صد مرتبه بخوانند

تمام اقض عنی دینی واغننی من الفقر از کار رهنه منقول

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که هر کس هفته سوالی به او بدهد

این مطالب را وصل کرده روز شنبه هزار نوبت یا رب العالمین

یکشنبه هزار نوبت یا ذا الجلال والاکرام	روز دوشنبه هزار نوبت یا قاضی الحاجات	سه شنبه هزار نوبت یا ارحم الراحمین
چهارشنبه هزار نوبت یا حی یا قیوم	پنجشنبه هزار نوبت لا اله الا الله الملک الحق المبین	جمعه هزار نوبت اللهم صل علی محمد وآل محمد

هر کس این ورد بخواند ودوست بگیرد هر کس اوده

هر حاجتی دارد روا شود که طاع فف ه ه ه ه المجد

چون خصم زن حامله زود قبل از چهار ماه این آیه را نوشته

بر بازوی او ببندد ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت

به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا

ادوات دعای که در گلدسته حرف و عنوان شاه شیخ بهاء الدین نقل شده

باید که در مقام هر ماه نوشته شود و در کیسه گلهای نوشته در مقام تا ماه دیگر دعای را

باب روان باید شست و باید که دیگر کتابت داروه نوشته دعای را

و باید که چشم حرفها تمام باز باشد و کاغذ مربع باشد

هو الغنی بسم الله الرحمن الرحیم

ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل

ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل

ل

ذا الطول ذا الطول

ذا الطول دا الطو

دا الطول

ذا الطول ذا الطول

یا فتاح یا سبوح

دح ا ا دال د د لا

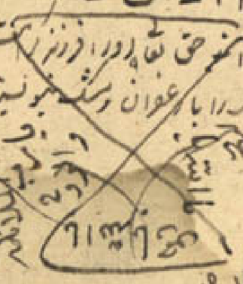

در حالت دخول این آیه بخواند حق تعالی دوا فرزند ... لا تذرنی فردا

و انت خیر الوارثین این نقش را با عنوان ... بنویسند و ببندند و بخورانند بخورد

اگر عقیمه باشد فرزند آورد

[illegible]

دفتر وقت

اوراليه باشنده روه

ال عوران ا ا کو اندر رصنبت ادر ک ... افتحو ربیع

فوانه دید ... ا ا ا ... بدکن

نعوذ ... ونصرك الله نصرا عزيزا نصر من الله وفتح قريب

الرحمن الرحيم ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح انا فتحنا لك فتحا نصر الله

وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو اذا جاء

ولله ... ففتحنا ... ا ا ا ... وحروه ... ا ا ا

مبينا انا فتح ... فتحا ... نصر ...

... عليم ... ا ا ا

لا ا ... سعفر ... وسعفوا ... ا ا ا

ا ... فصلت وكعبا ... ا ا ا

هو ... بسوال وسال ...

ويديد كر ...

شیخ سعدالدین فرماید چون کسی [illegible] و داری رفت

فرع ارضا [illegible] ای باغ [illegible] دران سفر

هیچ مکر [illegible] در [illegible] تو [illegible]

در در حضرم تو ای ای حضرم القصه [illegible] کیام

جز تو نبود هیچ جا دارم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظاره عبرت ... بگوش فکرت ... حکمت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس شورای ملی
کتابخانه

[illegible]

[illegible]

الادبی [illegible]

درشح مجد الدین [illegible]

[illegible]

دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق [illegible]

عقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق [illegible] عقل [illegible]

[illegible]

لا ينتفع بالجرة في هذه الدنيا بالتمام

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] الله لا يغفر ان يشرك [illegible]

[illegible] الشمس والقمر [illegible]

[illegible]

الصلاة والسلام [illegible]

دیکلر الناس [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

٧١

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بجانب ما روان [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] جمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای ذرهء در فضای ترقی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

علاج

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر که چون نقطه بری ز نسبت همه را گشت بر حرف است

[illegible]

[illegible]

بی‌ذکر [illegible]

[illegible] عند الله نظر [illegible] در بیان [illegible]

[illegible] در بیان [illegible] و گفت از [illegible] صفت اوست در کلام الله [illegible]

[illegible] الا [illegible] در بیان [illegible] کسب [illegible] اهل [illegible]

بزرگ از این خوف در عظمت بحول [illegible] از این بیعت [illegible]

این انار رست [illegible] در این [illegible] نوا [illegible] اول [illegible] اله عبارت دیا

[illegible] از کاری [illegible] جمع علی [illegible] عبارت [illegible]

تذکره المعنوی [illegible] با خلاف الله [illegible]

در نزد [illegible] بشمر دارد [illegible] خند [illegible] عطا و منع [illegible]

جرس دارد [illegible] در ما علی [illegible] مرد [illegible]

[illegible]

فقل

٩٤

حور [illegible]

گر تو [illegible] شنید [illegible] در [illegible]

عالم از کسی نبید [illegible] اگر هیچ [illegible]

نهی زین نفس [illegible] از آن [illegible] [illegible] عابد [illegible]

حور [illegible] خلق [illegible] از [illegible] [illegible] لطف [illegible]

[illegible] از آن رحمن [illegible] از [illegible] لطف [illegible] الدین [illegible]

[illegible] در [illegible] از آن [illegible] صفت [illegible] اهم [illegible]

مرکب از [illegible] لطف [illegible] صفت [illegible] محبت صفت [illegible]

اوی که [illegible] قال [illegible] [illegible] علی [illegible] رسید [illegible]

[illegible] علی [illegible] بنیت [illegible]

فتنی [illegible] صفت [illegible] علی و [illegible] [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... شیخ ابو سعید رحمة الله علیه فرمود ... [illegible]

... ابو عثمان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثقلنا ما ارا
ابر قالت انکه عجب [illegible]
خبر ابدی فرمانکه در ثنا [illegible]
فصل ذلک در وقت وجهی [illegible]
فصلنا خبر [illegible] جهت [illegible]
[illegible]
ساقی جام [illegible]
[illegible]

۹۹

[illegible]
عشق در بیدا [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٠٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اوارث ل

سطوت [illegible] درزمان

قدرت [illegible] حضرت موسی ع [illegible]

[illegible] عابدی آمد [illegible]

چند سال عبادت بکرد [illegible]

[illegible] از رب درگاه [illegible]

روزی حضرت [illegible]

کلیم اگرچه بصورت [illegible]

[illegible] حضرت موسی [illegible]

مناجات [illegible]

طاعت عابد [illegible]

[illegible] حضرت موسی [illegible]

[illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سبک [illegible] فتوت هرکجا محکم کنند

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] در عهد خود مردی چو [illegible]

[illegible] در معرفت [illegible]

[illegible] لطف [illegible]

مردان زنان و مردان [illegible]

مردان [illegible]

[illegible] درویشان

[illegible]

114

[illegible]

وجهه اوقات ارزنده
فنا ... قورندان ...
نطق ... دربن ...
صاحب انطاق ان دریای ...
نفس ... بو ... اولدم ...
بو درزین ... کاردی ...
دار دن ... کاردی بدت ...
مجوتی وانطع ناری ... لا اله الا الله وحده لا شریک له ...
ان محمداً عبده ورسوله ...
کدلالک ... نوی ...
نقل ... دیوان ...

...

ورد
رکعت نماز
بشر از جسم تا زنم
ابر بن کوف و تلویح تا در ناک
زنند از دیر است زنا دم ابر و معذور
مثنوی دست کار بعد بوی از ان الله لغنی عن العالمین
ابرای اکفشد تا نوز داره ثور دست حق در تن ار کردی بحکم انک
دللارض في ملك الکلام نفیب جعفر نوز نیز خودر از روان مخلص تیز دار ی
رباعی زنهار نیش از ان دردی چاه در کوشش یار خاند تا کاوفی ای بحق کند ابهرم کردی ارزاه
در ورد زلف ره بکیر از ره ثبت بخته ام یا از ستاه حضرت
بیدار دراین جنت تخوانند عاشق ذر بدی در در ابر بیجم زهی نیری دن
مستی بیجم دروغ نوای عاشق هیچ حال درد آن رصهای کتب ابر بیجم محرران
طرف راه سیج الی نیز نوی تر زند در بالا کا بنت و
سیج عقبه در ان حال لسبیل ای شعر
عجب کار ان را باللذ از
تابت دل

117

دل
مارا همه درد
دل از ان است زنا که
گویند اقتدر و لاتخف و قر عصا
معقبر از لف ادم صفر و کلیم ابه شه بر عصا
ابن اکفشد الی عصاک ازبا کفشد قومی میندار ابن
عصا را عجب بالام ابر ازدراند دیدند با دام عصا نعتی ابن جز از ده باشد
بر ان بیند من کان از ده باشد آن عصا دیت کرد منه است آن
عصا ای کیر دیو بعث آن عصا را هر که برکیرد موسی است ماشری
ارخص ان اخلع نعلیک از دو نیست بانیه تر سلام و علیک آنکه ارحد
دار دی الم بنت ریزنده راه معلم با دارنب این هر بزم حرجه و کلیم را
تابندر اری ای هر سبیه کلیم رست در خلوت خلدرفت
و این دم ادم از حق فوج این عشم نوح
کر دد این آتش داد دار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقتربان
حضرت الهند درایه
یحبون ان یتطهروا و رجال لا
تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و رجال صد
قوا ما عاهدوا الله صفت حال ایشان بیان کرد [illegible]
[illegible]

[illegible]

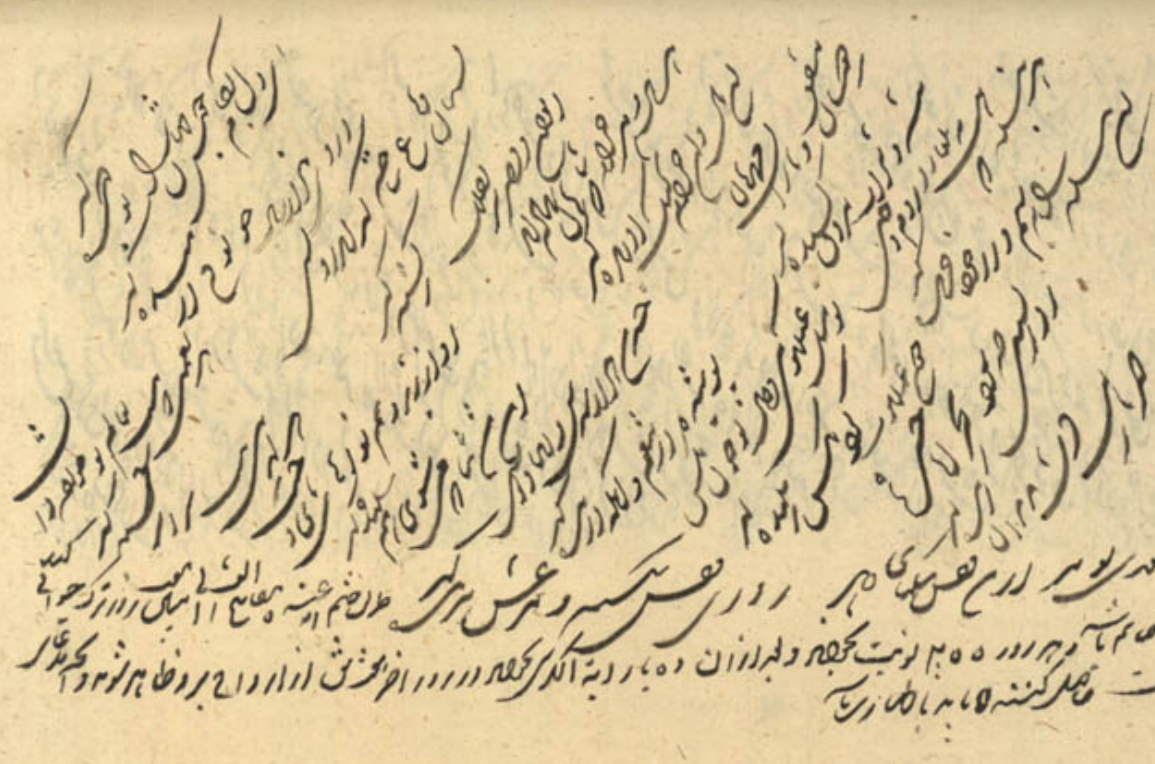

[illegible]

[illegible]

مصحف [illegible] و کلی [illegible] در کلمات ختم شد تا حم [illegible] این اشاره دارد

[illegible] محکم کنند از [illegible] بنا [illegible] اگر [illegible] در

باشند [illegible] در وقت سفر این مقطعات را بخوانند و با خود نگاه دارد و در [illegible]

بر خود [illegible] و [illegible] از [illegible] جملکی [illegible] دارد و [illegible]

بوطن برساند و از جمیع بلیات و عاهات در امان باشد و در ورق [illegible] کرده

و [illegible] را [illegible] شود و از [illegible] گزنده [illegible] باشد باذن الله تعالی بسم الله

الرحمن الرحیم الم الم المص الر الر الر المر الر کهیعص

طه طسم طس طسم الم الم الم یس ص حم حم حم

ق ن از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام منقول است [illegible] سطر نقطه

[illegible] نقطه نهد بشرط آنکه سطر دوم از سطر اول سه نقطه کمتر باشد و سطر سیم از اول

[illegible] نقطه کمتر باشد [illegible] هفت هفت طرح کنند اگر یکی باند مطلوب

حاصل [illegible] اگر دو باند مطلوب حاصل شود اگر سه باند ترک کنند

[illegible] مطلوب [illegible] اگر چهار باند مطلوب حاصل شود [illegible] اگر پنج باند

مطلوب حاصل [illegible] اگر شش باند مراد حاصل شود [illegible] اگر

هفت باند [illegible] حاصل شود [illegible] اگر هشت [illegible] مطلب حاصل شود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

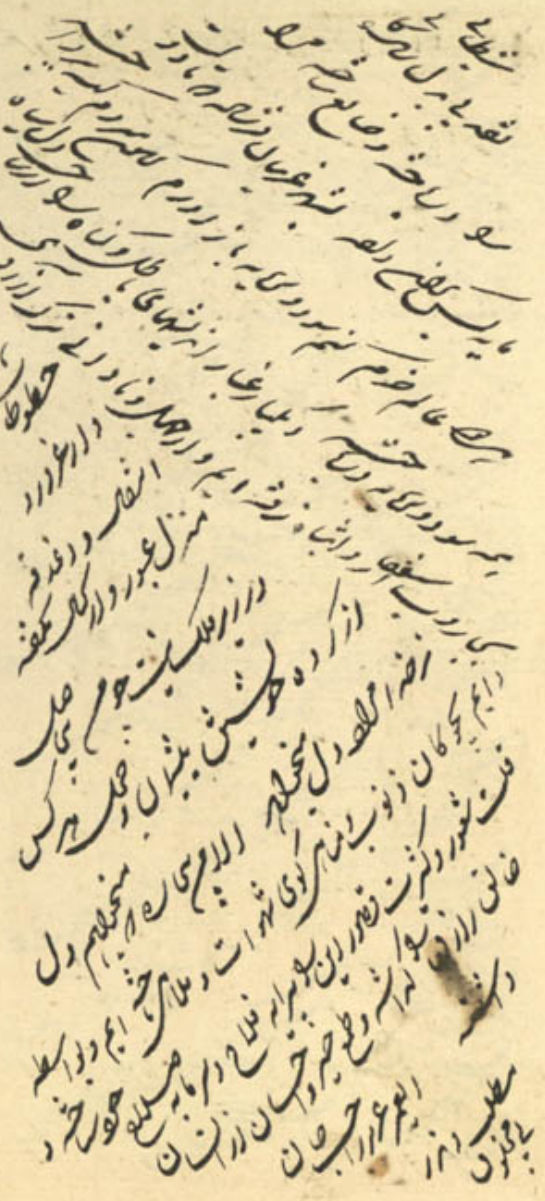

مرو تا مطلب خلد بهشت چه دوانی پای مقصود
خلد از رضای دنیا مطلب و سر رشته قناعت بود بهترین
سر رشتهای عالم است فرو هشته و پیوسته بیان بر
نشان دودک هوای لازم الملال ز هوس بی مال
رشته و یکدم و یکقدم سال نیکوکاری سپرده و
هر خشک و تری به دست آمده همه سود مشکل بها هم
بی ملاحظه سود و زیان حواله   اگر هر چه باشد
مرادت خوری که چون خداوند حلوا بری
قناعت کن از نفس برانده که سلطان و
درویش بینی که چرا نشین سلطان که آتش بودی
چو یکسو نهادی طمع خسروی و از بستر درد مسندی
بغایت منفعلم و در حسرت فرعت بود در ترفیع
و سربلندی لکن از نشه زین پیش دلم بود همیشه تا شاد
زیرا که نبود تا مراد دلش مراد چنین که مراد ما

[illegible] بیدل [illegible] مطلب [illegible] خانه
نقد بهار [illegible] از [illegible]
سو در [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] حقیقت
[illegible] [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] منزل عبور و [illegible]
[illegible] از آزرده خاطر شیخ بستن چو [illegible] جلیل هر کس
افسر الملک و دل مخلصه   الا ای [illegible] مخلصم دل
قربانم [illegible] زور [illegible] شهادت [illegible]
خوش شود [illegible] از [illegible] خوش [illegible]
خالی [illegible] دل [illegible]
مطلب [illegible]
باقی [illegible]

کنون دستش داد از دست غم هر دو جهان شد
رزاد و از آفات و بلیات گردش چرخ بی
فن کار شکن بی غافلت و مرغ دل گرسنه
بی آرام بدانه و دام صحبت مضر الانجام ناپسند
فرجام لهذا لازم ماست از صحبت مردمان
کناره گرفتن جای رفت باید انجا نشین
مادام رسید اندر شکنجه خودی چون شهره شهری
از آن است مادی و این دعا در زمانه را چهره بال
تصور کرده با آن تصور باطل از پیشان [illegible]
سیر شهر خولصه و مدرکات و معلومات طلبه حاصل
تمامی کتب اکتفا گشته و کتب و جدل بیفایده [illegible]
ایشان سوده فی الحقیقه عذاب الیم است عذاب
عظیم پنداشته و از غایت تجردی و از نهایت
بیخبری گاه [illegible] گاه [illegible]

بدلالای معتزلی اوقات عزیز را صرف میدان کمان
بر دهم کار گردگوی از میدان بکنند در حدیث جبری و
معتزلی انگور خوردن از باغ دیگران نادانان و از دولت
غافلت در لاخبرت بسیار دور و از دو فور غرور
از ذکر صورت ذکور نقد فور آماده که گور کن ای [illegible]
گور بشمار در چنین تو چند رفتند بگور خاک ره شوند
خاک ره خواهی تا چند جای [illegible] سر و کبر و غرور
از فقر و درویشی ما به بی تمیزی و بی نشوی نیست [illegible]
و [illegible] ما [illegible] با انواع ضرر
و مقتضای اصناف خطرات از همه [illegible]
اگر میکنیم اظهار ملال خود بدتر از این گر ابود [illegible]
نی عهده حفظ رسم و نی ترک رسوم بی نور [illegible]
بی مال و منال و گاهی در بند رفای سلاطینم و گاهی
در قید اطاعت قاصر و از نقد بر زبانی و قضای [illegible]
ناخشنود و ناراضی میشوند آنکه از بلا بگریزد گو شد

نوشته‌ی عشق و جمع عشرت ریزد فارغ بنشینند و تغیر کنند
گر چرخ فرو فتد زمین برخیزد و علی الاتصال عمر عزیز
کاهی بر باد داده‌ام و چیزی را در وقت در کنده کی
و هنگام شرمساری و سر افکندگی دستگیری تلافی کرد
نبینند و چشم و تنها ام بنگر جهان چه طرف بر بستم هیچ
و زحاصل ایام چه در دستم هیچ شمع طربم ولی چو
بنشستم هیچ من جام جمم ولی چو بشکستم هیچ و قسی از
بس بدگذشتن زمان استقبال بر ناپاک و حسرت حاصل
گذشته و زمانی بواسطه فوت اوقات ماضی تو کل اندوه
و ملال و غبار مکروه و کلال در پای دل شکسته
نا متوانی غم جهان هیچ سخن بر دل منه از اندوه
و فا انکه رنج خوش بی خورده بخش را در روز هیچ
با خود نبری گر چه بسر داری گنج زانکه از دست
و زبان بدسگالان و عیب جویان بر نشانیم ودمی
برای عدم مساعدت و قلت معاونت اخوان

دل گران سر بر همه نان گران دل به سر از همه ابلهان
نهان داریم نیکو انجای مردمان کار تو چیست
چشم از همه مردمان همان داریم و در زر نب
جز خوردن و شاییدن کار نداریم و احوال
مبدء و معاد و از غایت خلقت و فایده ایجاد
لعزت دانشمند میگذارم عبادت و معرفت است و زاوردن هیچ نکو کردن سلوک
نکو وزر بردن هر جا و جلالش نگردد و هیچکس این
حدیث گشتم نشنود کاوردن و بردن هم از بهر
چه بود متکفر تر از همه دیگر آفتاب وجود خورشید
حیات هر مخلوقی را از مشرق هو الذی یحیکم ثم
یمیتکم در مغرب ناکامی بزوال فوات و ممات
گرفتار مرا که نوشته باشم این بیت بر در قصری کردم
همه خشت کشیدم و نام بر در از خشت قصر حیات دو
نگار خانه عمر ولی چه سود را هر کش خراب خواهم کرد
و هر بشری را از صحرای عدم قدم بایوان وجود

تا که نقش لعبت غم ایدوستان تا چند هر چند که گوید
سوختیم از جگرم بو نیاز سوختند دل آتش و فراهم گشت
از آرزوی دل قدری کم گشت تیره تا گاه که چه بر شد از
کلان هم نه بر نیست ه دارد فغان شمع ه دور
الله ازو ایکبایی سوختی و گریه زار آتش بر پای طرف
دلی تا شد از این سینه دور کوکبایی دور دیگر کرد تمانند
ه سبور و چنانچه و چنانچه بمردم هوشیار
و انگار کار زمانه غدار است که میان دو یار
دنی دار و دو همدم مصادقت شعار را عمر عزیز
برای هشت بده دیدار یکدیگر نخواهند داد و از گهی و داد
و انجا لعبت جبین گوهرک دیده طرفة العین از چشم
هم دور نشوند تا که چنان آتش دوری افروخته زند
ه ریشه جان از جسم دلان از جای سوزان بسوزد در
هیچ بستر بگوش ایدر خوشاب کایام میان ما جدا
جهد و شتاب دوری نکند چنانکه گردانده عمر

[illegible]
بر نسیم ... چه بر از زبان وصال
بحجاب ... کان دردانه ... شوق ...
وصال ... کام ... دم ... راه
رفوت ... بیم ... الا دار ... زبان ...
نیز ... بندیدن ... جنه ...
در ... دیدم ... جان ...
دو یار را ... صبر از ایم ... دل ...
سنگ ... از آنکه ... صحبت ...
دیدار ... سوختن ...
حال ...
از آرزت و اعضا ... زنه ...
... دلان ...
نعمت ...
کا با جان ...
از ... ما جدا با ما ...
رو ...

هر که چشم صبح صبحه درست فی الحال تاج زر بر سر نهد
و کسی را چشم شب از آتش افزا و پرده پیش خطاهات
همدم ناوک شهاب بحضرت ما بسوی ادبی اندازند
گنج شاهی در بند دو دانگ سخن بر منبر بیم آن ندهند نفقه
بر صد روان داشتی بغلط جابر آسمان ندهند و مع هذا
دهقان قضا بهار طالع و جگر هر کس سو در جبال
دیگر گشته است و چرخ کرسی بیزار احتیاط تا رد
ارضاع و احتلام هر کس سو بر شجر ریشه ها را در باغ
دل ز جمعه بی قرار اکرار کار غنچه ها است اسرار شکفته و بیا
در ایوان زرنگار ربا نگار زنی کهن سیمین عذار ربا
زر و سیم بر بستر افکنده و جفته ها را کام حال ها لالا
چون لاله داده و دیگری را از زر چمن ملک نرگس نیلو
رنگ شقی کهن و طفیه عذار ها از روی استقلال و اجلال
اقلیم سوسن سلطان و دیگر را ابواب اندوه عجب گشاده
و چمن حلقه روی بر در نهاده تا بیند جلال سلطان ملادم

ارزان
ارزان و ران زر
از بن و ران در ارزان دل و ایه مخفوظ
دیده و هم دود دل ارزان ایام و دل ارزان دل بخشنده ارزان
و دیگری در تمام ارزان دل و ارزان و ارزان تعجب ارزان
حساب شعار و احد و ارزان سلطان عمد ارزان و ارزان ارزان
با تبیین حساب و عطا سلطان ارزان ارزان حج تقسیم ارزان و
با رخ غلبه با ب ارزان با ارزان غم ارزان وارزان جواب
شفقت با کتاب ارزان ارزان ارزان با ارزان و ارزان ارزان
با ارزان رفته ارزان ارزان با ارزان با ارزان با ارزان با ارزان
با ارزان ارزان ارزان شرع ارزان ارزان با ارزان با ارزان ارزان
با ارزان ارزان عجب ارزان با ارزان ارزان با ارزان با ارزان
با ارزان ارزان با خفه ارزان با ارزان عهد با ارزان
مصحف ارزان با ارزان با ارزان با ارزان با ارزان و
با ارزان ارزان با ارزان و با ارزان با ارزان با ارزان
بحر با ارزان با ارزان با ارزان با ارزان با ارزان با ارزان
تاج ارزان با ارزان با ارزان با ارزان با ارزان و ارزان
با ارزان ارزان صحرا ارزان با ارزان ارزان
ارزان و

[illegible]

و در خمخانه مهرهٔ ردیاب رطلهای گران خورده در عظ
واعظان سگوکه ارباب ترک عشق دربوالی گویند از
مقوله طغیان کاذبه دارد ام فاسده دیوانگان سودائی
شمرده منع هر جا کردم بدل آن کاسه پذیرا که اوهم
گوش کردن قول نیک اندیش و کیش پر پر جفا دارد
نخجیر عشاق از کمام ستاره شکنی دل گرفت آن آمیس
ناصحان سعی را بر خود حلال میدارد دم ورنه کس هر که جان
ربود الحکم خوش تن و دیگر را گردش روز کار مردم ازار
ززانوان کار ای شباب منزدر زاوی هر دو ناتوانی
منزلت ماب اهر خجم مقام دهر القدر حب اجر مهر
عمرش بود رقم رضا به نشود قصد در دور اول دریا خرم
دریغا روز جوانی گذشت زبان مردگار ای اکنه
چه پیر غرور جوانی گذشت ز امید داری فروتنی رست
جوانی شد و پیری آغاز گشت دریغا این نیز خواهد گذشت
الحمد لله که این کتاب رنگین ای هر بود از خوف خاتمه اتمام گردانید
و از دور شبط فی محفوظ محمود الله الاسم

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا الجدول مستخرج من كتاب الاسرار من منسوب الى دانيال عليه السلام

مما يصح او يفسد فاذا اردت عمل شي من الاعمال فاذكر الله تعالى

وصل على نبيه واله عليه السلام واذكر حاجتك في قلبك وضع اصبعك

على حرف من الجدول وانت مغمض عينيك بغير ان تقصد حرفا

فالجواب يا تيك مما فيه من الخير وهو هذا الجدول المبارك ولا

	ه	لا	ي	ا
و	ن	م	ل	ب
غ	ف	ق	ك	ت
ع	ظ	ط	ض	ث
ز	س	ش	ص	ج
ر	ذ	د	خ	ح

ا فاحفظ نفسك فان فيه رايت مايلا

ا ب [illegible] السبع

الطرف انا اعدائه واركبه [illegible]

حرز [illegible] عند السرحين [illegible] ولا تخف ان عليه [illegible]

فان مرادك [illegible] ات ولا الفعل فان [illegible] النجاح

شخص فال [illegible] ان السد [illegible] اب ج اب ح [illegible] الفرج [illegible] عنك سريع [illegible]

فان التبرك [illegible] نظره [illegible] ان الله [illegible] مع العدا [illegible]

فانزله ا ح ان لا تخاف ا د ا د [illegible] الامر [illegible]

بد [illegible] الامر [illegible] ولا الفعل [illegible] ش [illegible]

د في هذا الامر [illegible] ض [illegible]

اعرف [illegible] والله يفرج عنك ا ص ا ص [illegible] ط [illegible]

س هذا الامر [illegible] لا تفعل [illegible]

فاصبر [illegible] ط [illegible] ع [illegible] ك [illegible]

الامر [illegible] ع هذا الامر [illegible] ف [illegible]

ف [illegible] م العدو [illegible] ا ق ا ر

الفرج [illegible] ل [illegible] لا تطمع [illegible] ه [illegible]

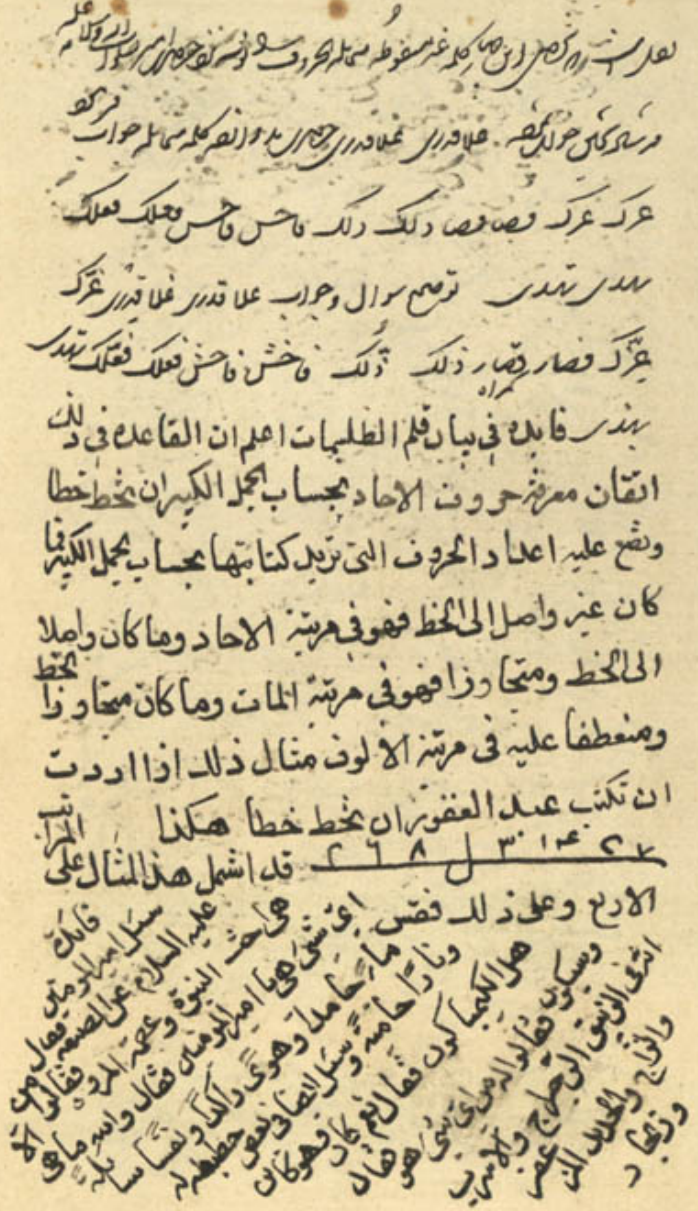

لعدد سته [illegible] ان [illegible] كلمه غير منقوطه [illegible] الحروف [illegible]

[illegible] علا قدرى فعلا قدرى [illegible] كلمه [illegible] جواب [illegible]

عرك عرك قصا قصا ذلك ذلك فاحش فاحش فعلك فعلك

بندر بندر ترجمه سوال وجواب علا قدرى فعلا قدرى عرك

عرك قصار قصار ذلك ذلك فاحش فاحش فعلك فعلك بندر

بندر فائده في بيان قلم الطلسمات اعلم ان القاعده في ذلك

اتقان معرفه حروف الاحاد بحساب الجمل الكبير ان تخط خطا

وتضع عليه اعداد الحروف التي تريد كتابتها بحساب الجمل الكبير فما

كان عنه واصل الى الخط فهو في مرتبه الاحاد وما كان واصلا

الى الخط ومتجاوزا فهو في مرتبه المئات وما كان متجاوزا لخط

ومنعطفا عليه في مرتبه الالوف مثال ذلك اذا اردت

ان تكتب عبد الغفور ان تخط خطا هكذا

[illegible]

قد اشتمل هذا المثال على المراتب

الاربع وعلى ذلك فقس

فائده سئل امير المؤمنين علي عليه السلام عن الصنعه فقال هي اخت النبوه وعصمه المروه فقال له ما هي فقال واسمها ما هو

[illegible] ما حاصلها وهو داكا [illegible]

ومما [illegible] هل الكيميا كون فقال نعم كان فهو كان [illegible]

وسئل عنه فقال الزئبق الرجراج والاسرب [illegible]

والحديد المرد والزنجار [illegible]

8

[illegible] في الدنيا والاخره والى الموتى [illegible]

عليه في الدنيا [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو عبد الله عليه السلام [illegible] المصباح [illegible]

[illegible] فاطمه عليها السلام [illegible]

[illegible] فاطمه عليها السلام [illegible] الامام [illegible]

السلام [illegible]

[illegible] عليه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

از شبنم عشق خاک آدم گل شد
صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
از نشتر عشق بر رگ روح زدند
یک قطره فرو چکید نامش دل شد

ە طریق تسخیر مصحف موافق روایت ابن طاوس علیه الرحمه روایت
کرده است هرگاه خواهد که مصحف تسخیر کند مصحف را بدست بگیرد
و هر یک از حمد و آیة الکرسی تا علی العظیم و آیه و عنده مفاتح
الغیب تا فی کتاب مبین را سه مرتبه بخواند پس ده مرتبه صلوات بفرستد
بعد از آن بگوید که اللهمّ انّی توکلت علیک ولکن
بکتابک فارنی ما هو المکنون فی سرّک المخزون
فی غیبک اللهمّ ارنی الحقّ حقّا حتّی اتّبعه
و ارنی الباطل باطلا حتّی اجتنبه برحمتک
یا ارحم الراحمین بعد از آن قرآن را بگشاید و از صفحه دست راست
لفظ جلاله را بشمرد و بعد جلاله از طرف دست چپ ورق بشمرد
و بعد اوراق از صفحه دست چپ سطر بشمرد و بعد از سطر آخر حرف
مضمون آن شنبه عمل کند ان شاء الله خیر است هرگاه لفظ جلاله
با حجت ... گشتم از ملامت و دل از لطیفه کف ... زدست ما
بر کل نظر بکندم از ... رخ ... و انجا ... کل بکری

و چون ... [illegible]
خبر ایشان ... [illegible] ... شده
باشی قتال کنند ... مغلوب ... [illegible]
کند ... [illegible] ... و چون ... [illegible]
آن ... فال ... [illegible] ... کاری ... [illegible]
داد ... [illegible] ... از دو ... [illegible]
... [illegible] ... اول ... [illegible]
منهزم ... [illegible] ... منهزم ... [illegible]
... مطلب ... [illegible] ... حکیم ... [illegible]
... [illegible] ... اعلم ... [illegible]
... الف ... [illegible] ... بود ... [illegible]
دور ... [illegible] ... در میان ... [illegible]
... [illegible] ... غالب ... مغلوب ... [illegible]
... [illegible] ... حکم غالب ... [illegible]
باشد ... [illegible]
خصم ... [illegible]

و حروف الف را وضع نماید و می‌ماند القاب و کنیات و صفات و تعریف حساب نکنند
و می‌ماند اسامی مرکبه را و در زبان عجم معمول است مثل محمدعلی و محمدجعفر و محمدحسین و امثال
اینها هر دو اسم را حساب باید و بعضی برآنند که اسم واحد هر گاه در روز مولود او باشد تعریفات مثل آقا حسین و آقا ملک و آقا بیگ و آقا خان و حاجی خان و غیره
خارج کنند و هر چند اینها تعریفند نباید حساب نمود و هر غالب و مغلوب در روز ادعم حاصل
دقوع ... همه این حساب درست می‌آید و دلیل رای آنست که در مقدم داود و جالوت
شش می‌ماند و از جالوت هشت و شش غالب است بر هشت و از موسی شش می‌ماند و از
فرعون یک و شش غالب است بر یک و از اسم هلاکوخان دو می‌ماند و از معتصم بالله
از حروف خلفای بنی عباس است چهار می‌ماند و دو غالب است بر چهار و اینجا با وضع
نهم است الا بر حمل قدیم صحیح از خواص و طوالع اول آن نیف عورت حکیم است و این
علم اسمائیست و حقیقت این علم در نزد ائمه معصومین است صلوات الله علیهم اجمعین و
نیست در حقیقت این علم نظر کردن و حکم غالب و مغلوب را از طلوع آفتاب و وقت زوال
باید دید و در غیر این وقت حکم ندارد و در تمام این احکام غالب در این بیت مسطور است
در فرد زوج نصرت از اعداد کمتر است / در مختلف شوند ظفر زان اکثر است
مطلوب غالب است اگر زوج سیوم است / در فرد سیوم است چه طالب مظفر است
با حرف ضیق کم بودن بهتر است / در مخالف محتشم بودن بهتر است

باب اول				
ایا ١٥ غالب	ایا ٤ و ٤ غالب	ایا ١٣ غالب	ایا ٨ و ٨ غالب	یک با نه یک غالب است
باب دویم	ایا ٤ طالب	ایا ٢٢ غالب	ایا ١٣ غالب	ایا ٤ و ٤ غالب

اللهم افتح لنا
ابواب رحمتك يا عليم يا رحمن
وابواب علمك وابواب كرمك يا كريم يا
لطيف وابواب رزقك وابواب ذخائر
يا رزاق وابواب فرجك يا فتاح
وابواب نصر الله نصرا عزيزا
وابواب نسيم الهوى فتحا قريبا
ويا مسهل وعرا ويا مسهل صعبا
ويا هين ويا لين ويا مؤنس ويا مسرور
ويا مقدس ويا مطهر
صل على محمد وآل محمد
وافتح لنا ابواب الخير
وابواب الرزق
وابواب الفرج
وابواب الرحمة
وابواب العافية
وابواب الغنى
وابواب الصحة
وابواب السلامة
وابواب الجنة
وابواب الفردوس
وابواب الدرجات العلى
وابواب الكرامة
وابواب الزلفى
وابواب الحسنى
وابواب الرضوان
وابواب الرحمة
وابواب الرأفة
وابواب الرأفة
وابواب الرأف

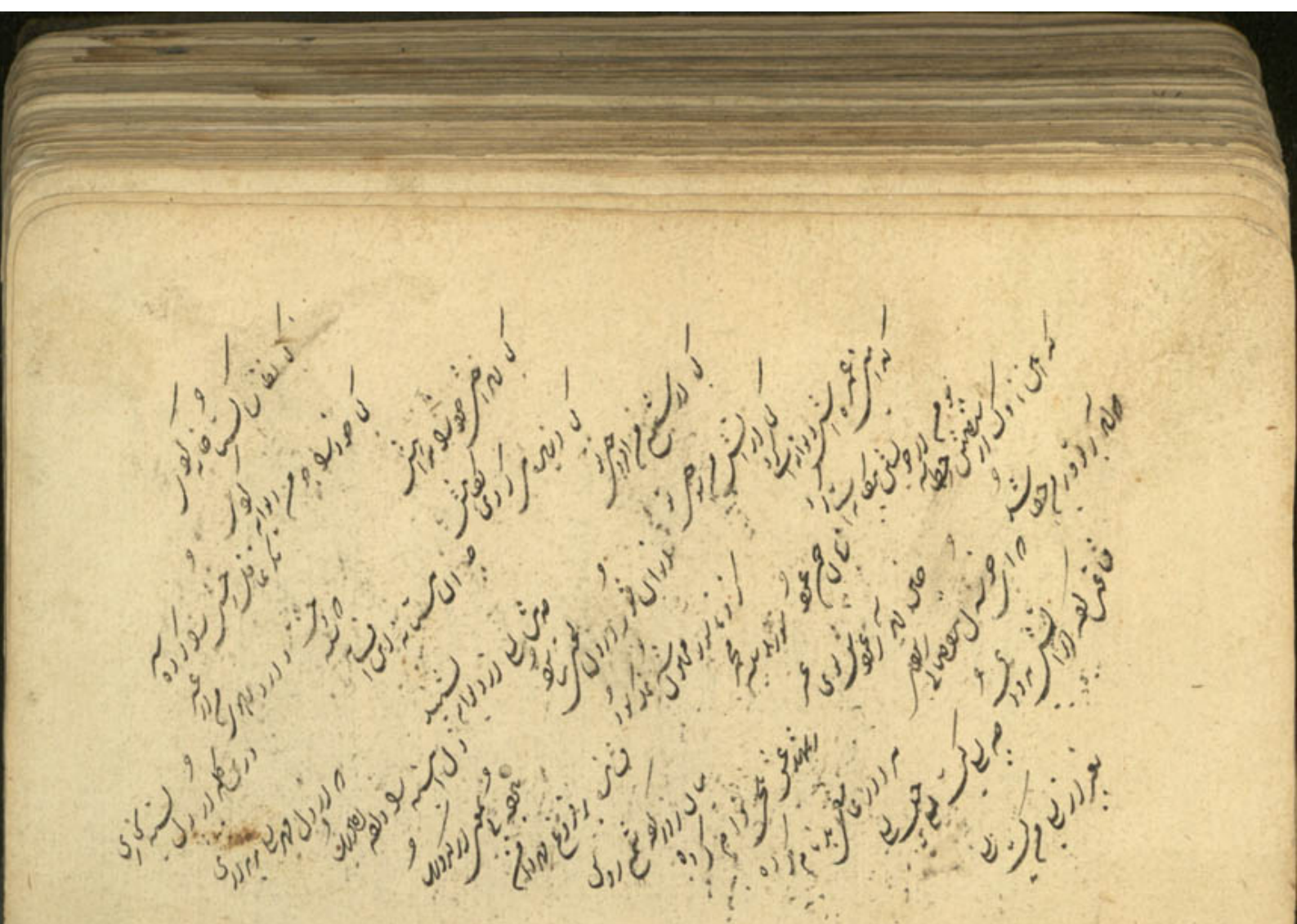

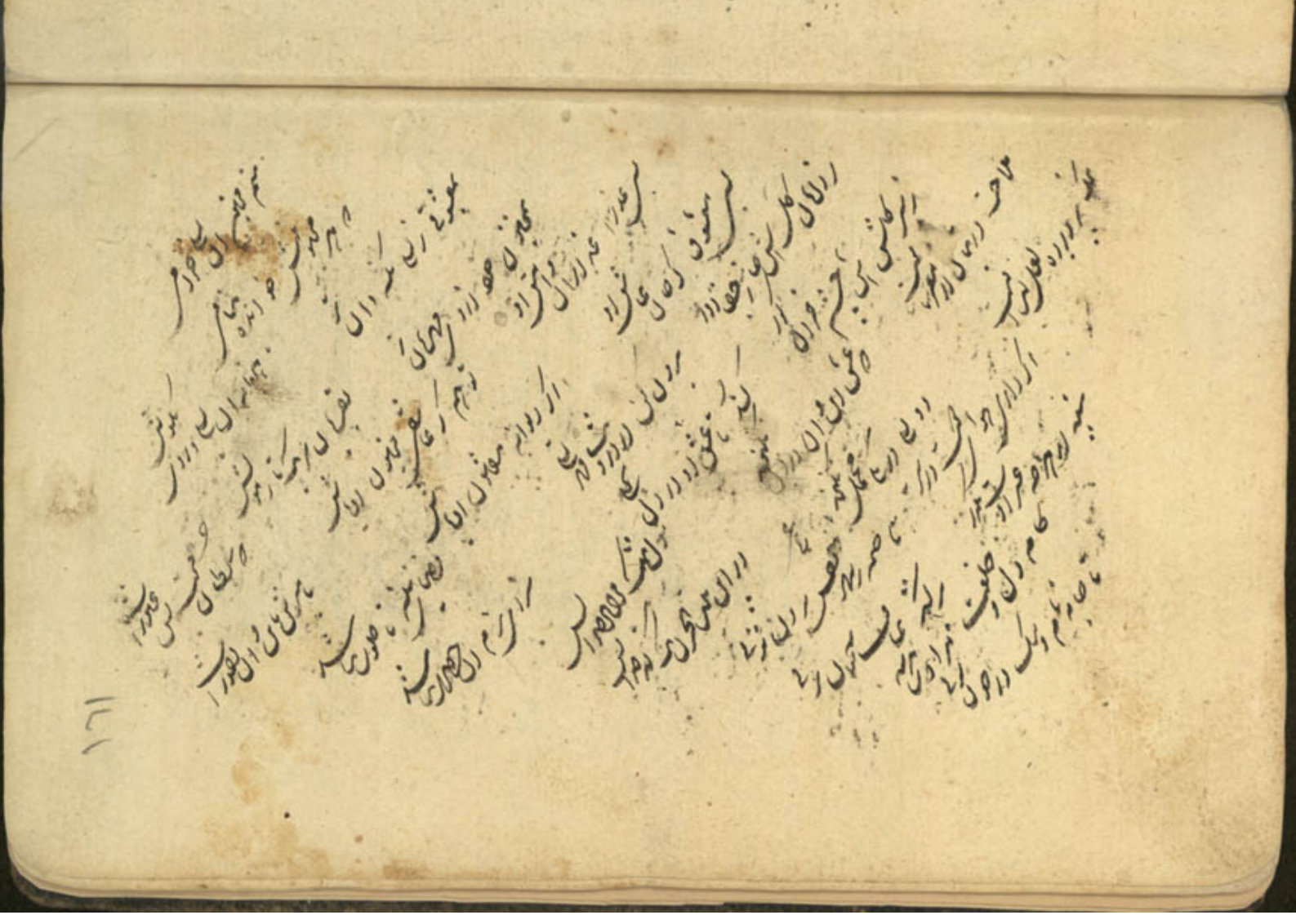

[illegible]

[illegible]

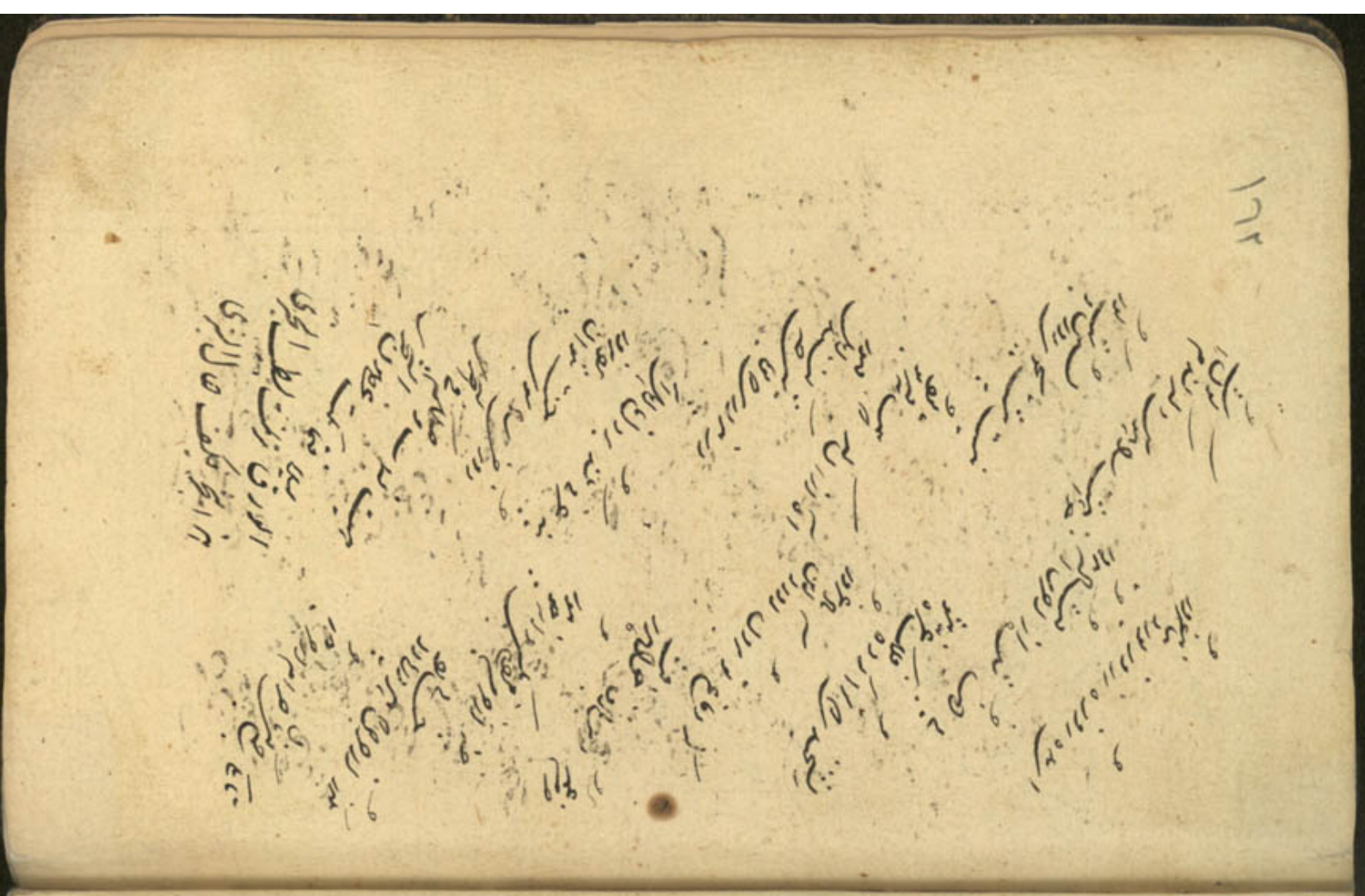

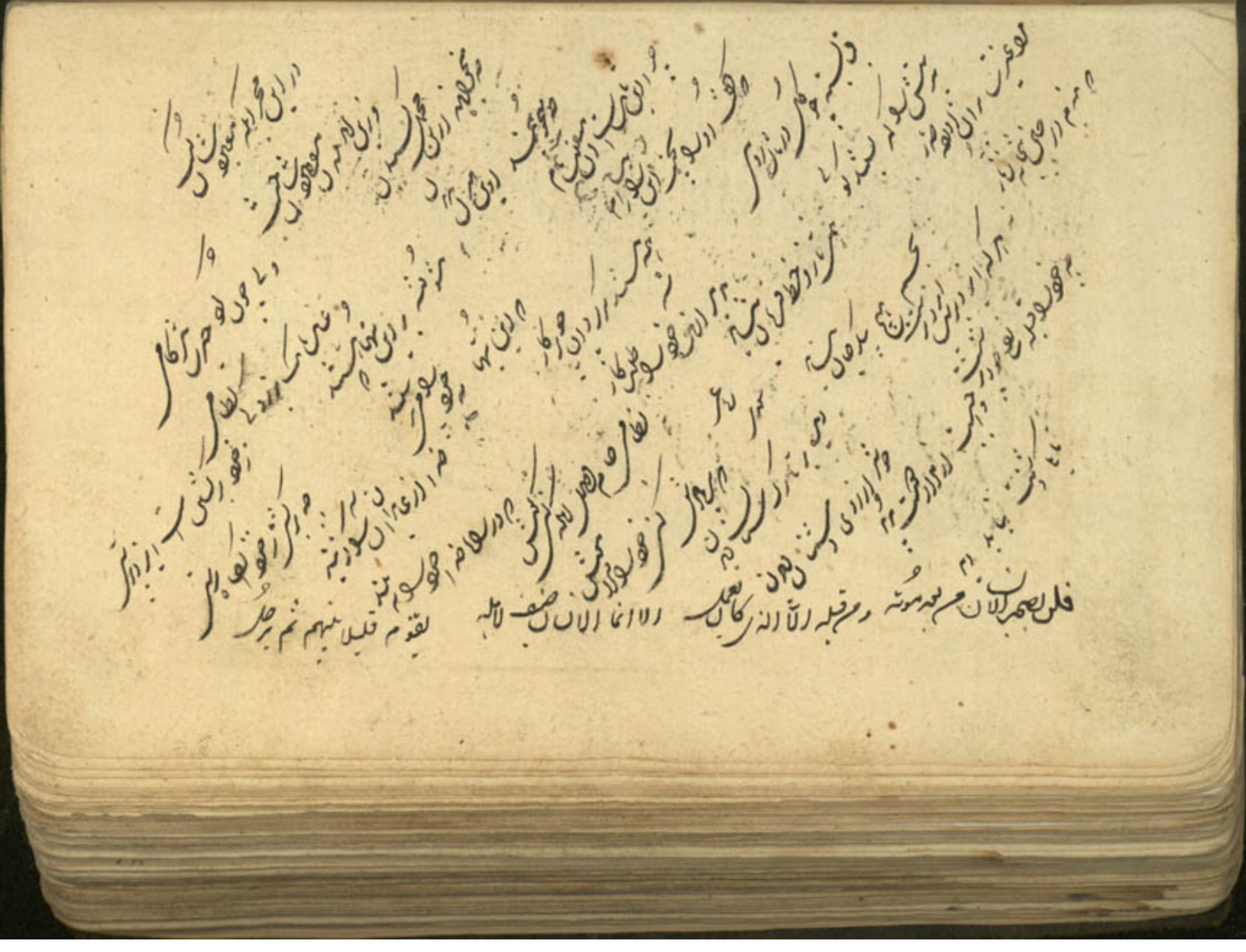

[illegible]

الورق زلت لیط الجری
هزامنح تکلف حال البزی

[illegible]

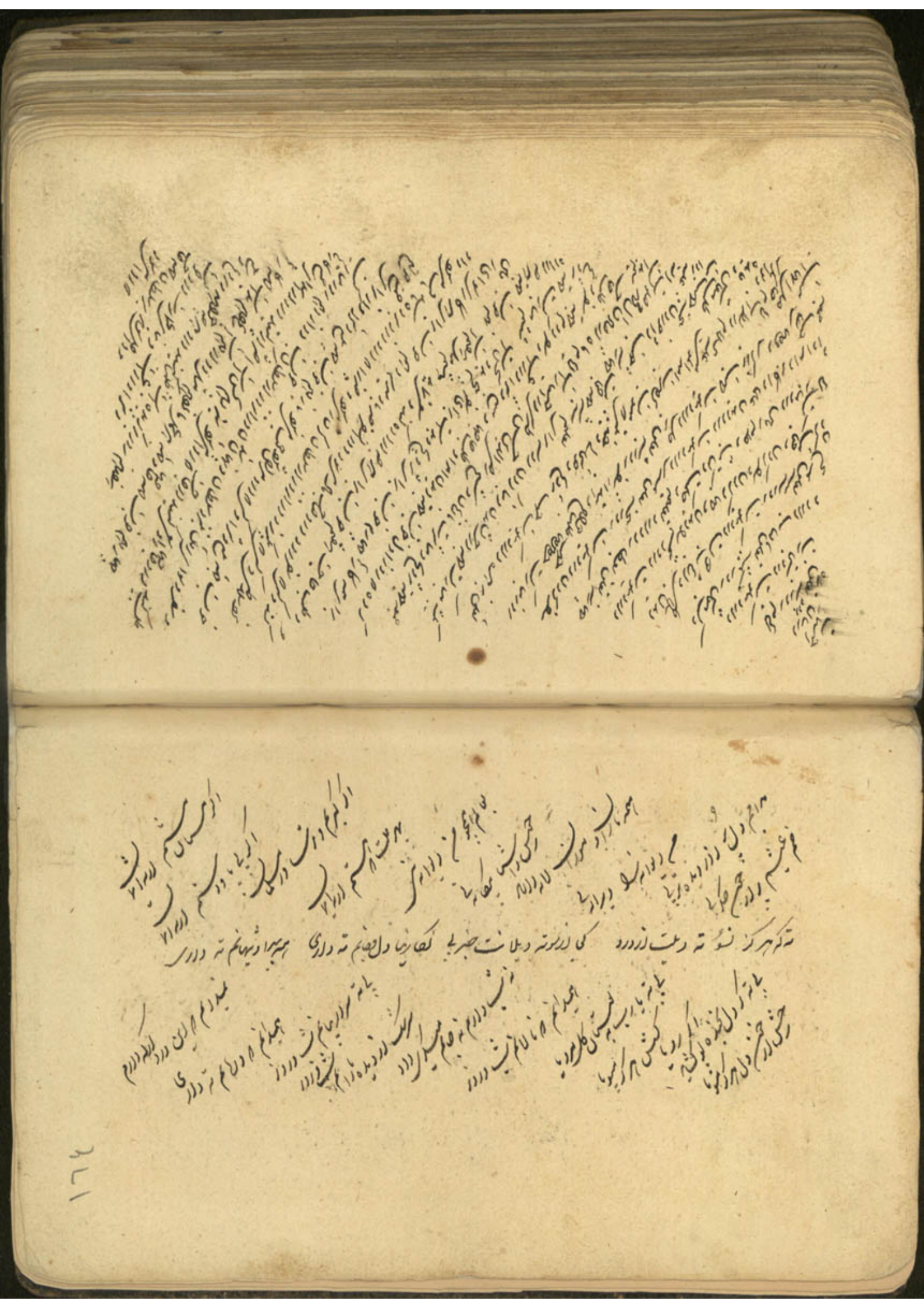

[illegible]

بیچاره که کندش [illegible] اگر باز شبی [illegible] چه جشن [illegible] سر [illegible]

[illegible]

[illegible]

همه از دور [illegible] تو هم از دور [illegible] اگر چشم [illegible] اگر [illegible] برخیزند [illegible]

[illegible]

[illegible]

٩٦٦

١٦٦

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٢٨١ [illegible]

[illegible]